

دانشگاه امام صادق(ع) | تعیین کننده ترین عامل در مقدرات بشر - ۸

پناهیان: وابسته شدن به خدا از راه توجه به تقدیر و امتحان، یک مسیر کاملاً عرفانی است

پناهیان: وابستگی‌هایی که در اثر توجه به تقدیر و امتحان، پدید می‌آید، «وابستگی‌های عاقلانه» است، نه وابستگی‌های هیجانی و سطحی و زودگذر که اوج و فرود دارد و زود فروکش می‌کند. یعنی این وابستگی، بر اساس یک سلسله استدلالات عقلی انسان را عمیقاً وابسته خدا می‌کند. اگر کسی می‌خواهد وابستگی عاقلانه و عمیق و باثباتی به خداوند پیدا کند، راهش این است که به مقدرات و امتحانات الهی توجه کند و ببیند که واقعاً دستش به جایی بند نیست، و فقط باید به خداوند متعال پناه ببرد. اگر انسان ببیند که مدام دارد امتحان می‌شود و راه فراری از امتحان‌های الهی ندارد، همین مسأله یک نوع خوف و خشیتی در او ایجاد می‌کند، آن هم نه خوف و خشیت از عذاب، بلکه خوف از مقام و قدرت ربوبی.

بخش‌هایی از **هشتمین** جلسه سخنرانی حجت الاسلام علی‌رضا پناهیان در دانشگاه امام صادق(ع) را با موضوع: **«تعیین کننده ترین عامل در مقدرات بشر»** در ادامه می‌خوانید:

اصل توجه به موضوع امتحان، بیش از توجه به موضوع تقدیر به انسان آرامش می‌دهد

- بعد از اینکه اهمیت «امتحان» و تأثیرگذاری «دستگاه امتحان» بر همه حیطه‌های زندگی ما معلوم شد، حالا باید تکلیف خودمان را در قبال امتحانات الهی درک کنیم و اطلاعات بیشتری درباره امتحانات الهی به دست بیاوریم تا با آرامش بیشتری با این امتحانات برخورد کنیم.
- **اصل توجه به موضوع امتحان، حتی بیشتر از توجه به موضوع تقدیر به انسان آرامش می‌دهد. اصل واقعیت امتحان، که بر حیات ما حاکم است، وابستگی انسان را به خداوند متعال زیاد می‌کند، حتی بیشتر از آن وابستگی‌ای که در اثر توجه به اصل تقدیر به وجود می‌آید. وقتی انسان بداند مقدراتش دست پروردگار عالم است، طبیعتاً به خداوند وابستگی پیدا می‌کند، و وقتی بداند که این مقدرات دارد او را امتحان می‌کند، یک دفعه‌ای وابستگی‌اش به پروردگار عالم، بیشتر می‌شود.**

چه کنیم تا وابستگی‌مان به خدا زیاد شود؟ «وابستگی عاقلانه و عالمانه» و «وابستگی هیجانی»

- این وابستگی‌هایی که در اثر توجه به تقدیر و امتحان، پدید می‌آید، «وابستگی‌های عاقلانه» است، نه وابستگی‌های هیجانی و سطحی و زودگذر که اوج و فرود دارد و زود فروکش می‌کند. یعنی این وابستگی، بر اساس یک سلسله استدلالات عقلی انسان را عمیقاً وابسته خدا می‌کند.
- یکی از خوبان می‌گفت: به‌جای اینکه به معنویت و احساسات خوب معنوی برخی از عرفا، نگاه کنید، باید ببینید که آیا با عقل‌شان به اینجا رسیده‌اند یا با سادگی‌شان؟! بعضی‌ها آدم‌های ساده‌ای هستند که برای خودشان خوب هستند و به کرامات بالایی هم رسیده‌اند، اما نمی‌توانند الگو باشند، حتی ممکن است نتوانند دیگران را به این سادگی‌ها نصیحت کنند یا آموزش بدهند. اما کسانی مثل حضرت آیت‌الله‌العظمی بهجت(ره)، حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی(ره)، مرحوم قاضی(ره)، و خود حضرت امام(ره) که از شدت درایت و عقلی که داشتند به این عرفان و معنویت رسیده بودند، می‌توانند الگو باشند و دیگران را نصیحت کنند یا آموزش بدهند.

• چه کار کنیم تا وابستگی مان به خدا زیاد شود؟ گاهی شنیدن یک داستان زیبا باعث می شود یک احساس تعلقی به خدا پیدا کنیم، اما روی این مورد زیاد نمی شود حساب کرد. گاهی در فشار قرار می گیریم و مضطرب می شویم و این اضطراب باعث می شود به خدا پناه ببریم. اما روی این مورد هم زیاد نمی شود حساب کرد. خود خداوند متعال صریحاً می فرماید: بعضی ها وقتی سوار کشتی می شوند و در طوفان قرار می گیرند و دارند غرق می شوند، مخلصانه خدا را صدا می زنند، اما وقتی که به ساحل می رسند دوباره مشرک می شوند؛ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ «عنکبوت/۶۵» این گونه موارد، معمولاً ارتباط های معنوی هیجانی و گذرا به دنبال خواهد داشت نه یک حالت پایدار و عمیق.

• اگر کسی می خواهد وابستگی عاقلانه و عمیق و باثباتی به خداوند پیدا کند، راهش این است که به مقدرات و امتحانات الهی توجه کند و ببیند که واقعاً دستش به جایی بند نیست، و فقط باید به خداوند متعال پناه ببرد. اگر انسان ببیند که مدام دارد امتحان می شود و راه فراری از امتحان های الهی ندارد، همین مسأله یک نوع خوف و خشیتی در او ایجاد می کند، آن هم نه خوف و خشیت از عذاب، بلکه خوف از مقام و قدرت ربوبی. اصلاً «رب» یعنی کسی که بر تو سیطره دارد و دارد تو را مدیریت می کند.

وابسته شدن به خدا از راه توجه به تقدیر و امتحان، یک مسیر کاملاً عرفانی است

• اینکه ما با توجه و فهم عمیق نسبت به تقدیر و امتحان، به پروردگار وابسته شویم، این همان وابستگی عاقلانه و عالمانه است و کسی که این گونه، به پروردگار وابستگی پیدا کند، خوابش از عبادت کسی که این نوع وابستگی را پیدا نکرده، بالرش تر است. چون روی فهم و درکش از مسائل کلیدی هستی «از خود، بی خود» شده است. این مسیر برای وابسته شدن به پروردگار، یک مسیر کاملاً عرفانی است و نباید آن را دست کم گرفت! آن کلمه ای که عرفا تحت عنوان «توحید» از آن یاد می کنند و اینکه انسان می تواند به مقام «فنا» برسد، مقدمات نظری اش با همین بحث ها پدید می آید. اگر آدم به همین مسائل، واقعاً ملتزم باشد کم کم به مفهوم «لا مؤثر فی الوجود الا الله» خواهد رسید، یعنی کسی را غیر از خدا نمی بیند.

• نمی شود انسان این مبانی و این واقعیت های عالم هستی را نداند، بعد بگوید: «خدایا! من می خواهم شما اداره کننده من باشی!» اصلاً همیشه خداوند اداره کننده ما بوده است، فقط باید متوجه این واقعیت باشیم. کسی که از این مسیر وارد بندگی خدا شود، یک مسیر بسیار مستحکم برایش خواهد بود و در بحران ها و زلزله ها خانه معنویت او به این سادگی فرو نخواهد ریخت.

• یکی از وجوه معنوی توجه به موضوع تقدیر و امتحان، این است که شما دیگر نمی توانید در خانه خدا ابراز احساسات آلفی انجام دهید. امام سجاده (ع) در اوایل دعای ابوحمزه ثمالی، این طور مناجات می کند: «خدایا! تو را ستایش می کنم، و غیر از تو، کس دیگری را صدا نمی زنم؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ» (مصباح المتجهج/۲/۵۸۲) بعد بلافاصله می فرماید: «و اگر غیر از تو کس دیگری را صدا بزنی، او جواب مرا نخواهد داد؛ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي» یعنی من هنر نکرده ام که دارم تو را صدا می زنم، چون غیر تو هیچ کس دیگری جوابی به من نمی دهد. این جمله انگار یک آب سردی است که به سر آدم می ریزد و احساسات توخالی آدم را از بین می برد! البته یک منطق بسیار قوی و محکم در این کلام وجود دارد. و آن وابستگی ما به پروردگار است.

اول لازم نیست در خانه خدا گریهات بیاید، اول لازم است تکبیرت ریخته شود

• درست است که این نگاه عاقلانه، ممکن است یک مقدار احساسات عاشقانه ما را سرد کند، اما اشکالی ندارد، چون برخی از معنویت ها و احساسات عاشقانه، چندان اصیل و عمیق نیستند، نوساناتشان زیاد است و به ما اشک پایدار نمی دهند، باید این

معنویت‌ها را کنار گذاشت و در یک مسیر منطقی و مطمئن حرکت کرد، البته این مسیر، اول کمی سردت می‌کند مثلاً با همین عبارتها، که «خدایا! من مجبور هستم و چاره‌ای ندارم به درگاه تو بیایم.»

- این مضمون فقط در دعای ابوحمزه ثمالی نیست، در دعاهای دیگر مثل کمیل هم هست، مانند این عبارت‌ها: «إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ» و «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» اصلاً یکی از پایه‌های مناجات در ادعیه، همین فشار جبری است که ما را در تقدیر و دستگاه امتحان الهی اسیر کرده است.

- پایه معنویت باید بسیار استوار باشد، و استحکام داشته باشد. کسانی که با احساسات بدون مینا و در اثر هیجانات عاطفی، در خانه خدا می‌روند، این خطر وجود دارد که بعد از مدتی، زده شوند و سر جای اول برگردند. بعضی‌ها یک دفعه‌ای داغ می‌شوند و وارد این مسیر می‌شوند و بعد مدتی دلسرد می‌شوند و برمی‌گردند. این افراد باید به خودشان بگویند: اگر آمده‌ای، هنر نکرده‌ای! اصلاً جای دیگر نمی‌توانستی بروی! هر کسی باید این واقعیت را به خدا بگوید و اعتراف کند. البته ممکن است در ابتدا آدم با این چیزها گریه‌اش نیاید، و زیاد حال مناجات پیدا نکند، اما عیبی ندارد، چون اول لازم نیست در خانه خدا گریه‌ات بیاید، اول لازم است تکبرت ریخته شود!

ندانستن سؤال امتحانی، از ارکان امتحان است/خدا برای امتحان گرفتن از بندگانش از عنصر جهل استفاده می‌کند

- توجه به اصل امتحان یک نوع آرامش به ما می‌دهد، اما معمولاً ما به دنبال انواع دیگری از آرامش‌ها هستیم؛ مثلاً می‌خواهیم زندگی‌مان دست خودمان باشد نه دست خدا! یا اینکه می‌خواهیم به ما بگویند: «برو راحت باش، دیگر از تو امتحان نمی‌گیریم!» این هم یک نوع آرامش است چون اصلاً نیازی نیست دیگر نگران چیزی باشی! ولی این نوع آرامش‌ها اصیل و پایدار نیست. امتحان، یک نوع آرامش دیگر به انسان می‌دهد. امتحان به انسان می‌گوید: اگر خدا دارد تو را می‌پسندد، حتماً در این پیچیدن یک خیری هست.

- در امتحان یک رکن اساسی وجود دارد و آن جهل و نادانی ماست. وقتی از آدم امتحان می‌گیرند، معمولاً سؤالات امتحانی را از قبل به او نمی‌دهند، بالاخره یک نوع پنهان‌کاری در جریان امتحان هست. در امتحانات پروردگار عالم نیز همیشه یک پنهان‌کاری هست. برای اینکه خداوند متعال از بندهایش امتحان بگیرد، از عنصری به نام عنصر جهل استفاده می‌کند.

- امیرالمؤمنین(ع) در خطبه قاصعه می‌فرماید: «خداوند بندگانش را به واسطه اموری که نسبت به آنها جهل دارند و به اصل آن آگاه نیستند امتحان می‌گیرد و دچار ابتلا می‌کند؛ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَتَّبِعِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ» (نهج البلاغه/خطبه ۱۹۲) واقعیت این است که شما در جهل اسیر هستید و این جهل را خدا تعبیه کرده است. خدا خیلی اوقات با همین جهل، بندگان خود را درست می‌کند و میزان ایمان‌شان را مشخص می‌کند اما گاهی اوقات، بندگان خدا، زیادی دوست دارند از این جهل در بروند!

چرا در امتحان پیچیده موسی(ع) مقابل خضر(ع) او نباید سؤال می‌پرسید؟ در جریان امتحان الهی باید جهل را تحمل کنی!

- این جهل باید تا حدی تقدیر کرد. وقتی از اصل امتحان تقدیر کردیم، چاره‌ای نداریم که از یکی از ارکان امتحان به نام جهل نیز تقدیر کنیم. امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید «چه بسا جاهلی که ناآگاهی‌اش او را نجات می‌دهد؛ رَبِّ جَاهِلٍ نَجَاهُ»

جَهْلُهُ» (عیون الحکم/ص ۲۶۶) یا «رُبَّ جَاهِلٍ نَجَاتُهُ جَهْلُهُ» (غرر الحکم/ص ۳۸۱) پس جهل، به طور مطلق بد نیست. حضرت در سخن دیگری می‌فرماید: «چه بسا جهلی که نافع‌تر از علم است؛ رُبَّ جَهْلٍ أَنْفَعُ مِنْ عِلْمٍ» (عیون الحکم/ص ۲۶۶) در آیات قرآن کریم هم اشاره به این معنا را داریم. در قصه امتحان حضرت موسی (ع) در مقابل خضر (ع) پیچیده‌ترین امتحان را جلوی چشم آدم می‌گذارد.

- حضرت خضر (ع) همان ابتدا به حضرت موسی (ع) فرمود: «تو نمی‌توانی با من صبر کنی. و چگونه می‌توانی در مورد چیزی که به آن آگاهی و علم نداری صبر کنی؟! إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف/۶۷ و ۶۸) بعد حضرت موسی (ع) اصرار کرد و گفت: نه! من صبر می‌کنم. حضرت خضر (ع) فرمود: «اگر می‌خواهی از من تبعیت کنی، از هیچ چیز سؤال نکن تا وقتی که خودم به تو بگویم؛ قَالَ فَإِنْ أَتَيْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (کهف/۷۰) یک مقدار روی این مسأله تأمل کنید، اینها افسانه نیست، بلکه داستان قرآن است.

- همان طور که می‌دانید موسی (ع) نتوانست این جهل را تحمل کند و سؤال پرسید. ما نه از جهل، بلکه از «تحمل جهل» باید صحبت کنیم. یکی از عناصر یا ارکان امتحان «جهل» است. در داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع) می‌بینید که خضر (ع) صریحاً می‌فرماید: سؤال نکن! باید جهل و نفهمیدن را یک مقدار تحمل کنی! صبر کن تا خودش برایت آشکار شود. لذا خضر (ع) به موسی (ع) فرمود: صبر کن تا موقعی که خودم برایت توضیح بدهم. خضر عالم عرفان و معنویت هم به شما می‌فرماید: صبر کن تا مسأله برایت روشن شود. حضرت آیت‌الله العظمی بهجت (ع) می‌فرمودند: شما به آن چیزهایی که می‌دانی عمل کن، آن چیزهایی که نمی‌دانی خداوند از در و دیوار برایت می‌ریزد و به تو می‌رساند. به تعبیری یعنی خضر طبیعت و «جهان هستی»، خودش توضیحات لازم را سر موقع به تو خواهد گفت.

- **گاهی اوقات دور زدن این جهل‌ها و تلاش برای فهمیدن برخی امور، برای این است که آدم می‌خواهد ایمانش را درست نکند، یعنی می‌خواهد کسری ایمانش را با علم و آگاهی پُر کند.** مثلاً وقتی به کسی می‌گویند: خدا وامت را درست می‌کند، او می‌گوید آخر چه جوری؟! بهش می‌گویند: برو آرام باش و به خدا توکل کن! می‌گوید: «نمی‌توانم، اگر می‌دانی و اگر علم غیب داری بگو خدا چه جوری می‌خواهد جور کند تا من خیالم راحت شود!» در حالی که انسان باید بتواند با ایمان به خدا آرام بگیرد.

گاهی آدم دچار حیرت می‌شود و نمی‌تواند تکلیفش را تشخیص دهد؛ این هم خودش جزء امتحان است/ امتحان در مقام تشخیص تکلیف، سخت است

- اولاً ما نمی‌دانیم خدا چه امتحانی دارد از ما می‌گیرد. ثانیاً ما نمی‌دانیم چرا خدا دارد این امتحان را از ما می‌گیرد. و نمی‌دانیم باید چه کار کنیم تا از این امتحان دربیایم؟ ثالثاً بعد از اینکه درآمیدیم، باز هم نمی‌دانیم آیا در این امتحان قبول شده‌ایم یا نه. مثلاً گرفتاری‌هایی برایش می‌آید، که در میان آنها دارم تلاش خودم را انجام می‌دهم و زجر می‌کشم. اما آثارش را نمی‌بینم و نمی‌توانم بفهمم که آیا من در این امتحان قبول شده‌ام یا نه؟ نمی‌دانم آیا خدا الان از من راضی هست یا خیر؟! نمی‌دانم چه مقدار از من راضی است و چه مقدار راضی نیست؟ نمی‌دانم خدا با من قهر است یا نه؟ نمی‌دانم توبه‌هایم را قبول کرده یا نه؟ نمی‌دانم چقدر دیگر فرصت دارم؟ خداوند با این جهل، ما را در خوف و رجا قرار داده است. اصلاً خود این حالت خوف و رجا تربیت‌کننده است.

- از سوی دیگر تشخیص تکلیف در جریان «امتحان تصمیم‌گیری»، سخت و پیچیده است. چون وقتی داری تصمیم می‌گیری زیاد معلوم نیست چند درصد مطابق هوای نفست داری تصمیم می‌گیری و چند درصد مطابق عقلت. مثلاً گفته‌اند موقع عصبانیت تصمیم نگیرید. چون در این صورت مطابق هوای نفست تصمیم خواهی گرفت و کلاً تصمیمت خراب خواهد شد. از خدا کمک بگیر تا ان شاء الله درست تصمیم‌گیری کنی.
- گاهی انسان نمی‌تواند تشخیص دهد تکلیفش در این شرایط خاص چیست؟ مثلاً آیا الان باید این آدم متکبر را تحمل کنم تا آدم بشوم، یا باید تقابل کنم و محکم در مقابلش بایستم؟ چون فرموده‌اند در برخی شرایط باید تحمل کنی، و گاهی نیز باید تقابل کنی! گاهی آدم دچار حیرت و حیران می‌شود و نمی‌تواند تشخیص دهد که تکلیفش چیست و این هم خودش جزء امتحان است. در چنین شرایطی گاهی اوقات باید در خانه خدا ضجه بزنی که خدایا! قلب من را هدایت کن و گاهی هم باید متوسل شوی.
- درست است که تو نمی‌دانی چرا خدا این امتحان را از تو گرفته است، اما اگر آرامش داشته باشی و یک مقدار تلاش کنی، و ظرفیتش را هم داشته باشی و با ایمان به خدا و با همان علم و آگاهی‌های حداقلی خودت جلو بروی، امید است کم‌کم یک چیزهایی درباره دلیل بلاها و امتحانات خودت بفهمی. گاهی هم ممکن است خدا به یک وسیله‌ای به تو الهام کند و یا کسی را سر راهت قرار دهد و او چیزی بگوید که مشکل حل شود و جواب مسأله‌ات را بفهمی.

راه‌های برون رفت از بحران‌ها و گرفتاری‌ها هم وجود دارد

- حیرت و تشخیص ندادن تکلیف نباید موجب شود که دچار تردید بشوید. چون راه‌های برون رفت از بحران‌ها و گرفتاری‌ها هم وجود دارد، مثلاً مشورت کردن، به کار انداختن عقل، و بعد از اینها هم اگر به نتیجه نرسیدی مثلاً می‌توانید استخاره طلب خیر انجام دهید؛ یعنی اینکه دو رکعت نماز بخوانید، و بعد از نماز صدمرتبه بگویید: «استخیرک یا الله» بعد بلند شوید و با توکل به خدا، آنچه به ذهنتان رسید، انجام دهید. ضمناً یادتان باشد آن وقتی که دارید عقلمتان را به کار می‌اندازید عقل‌تان را به کار بیاندازید، نه هوای نفستان را!
- بعضی‌ها می‌پرسند: من نمی‌دانم این امتحان، مجازات گناهی است که انجام دادم یا اینکه خدا می‌خواهد مرا با این امتحان رشد بدهد؟ باید از او پرسید: برای چه می‌خواهی این را بدانی؟ در هر حالت تو استغفارت را انجام بده و زجرت را تحمل کن و عکس‌العمل مناسب از خودت نشان بده. چرا می‌خواهی بدانی؟ مگر این گرفتاری را خدا بر سرت نیاورده است؟ پس بگو خدایا! من تسلیم هستم. می‌گویم: من می‌خواهم دلیلش را بدانم تا حداقل یک ذره آرامش پیدا کنم! باید گفت: با ایمان آرامش پیدا کن. بدان که خدا دوستت دارد و مصلحت تو را بهتر از خودت می‌داند. خداوند می‌فرماید: من خودم بهتر می‌دانم مصلحت بنده‌ام چیست؛ **وَلَا تَعْلَمُونِي مَا يُصْلِحُكُمْ، فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهِ، وَلَا أَبْخُلُ عَلَيْكُمْ بِمَصَالِحِكُمْ** (مجموعه ورام/ ۱۰۸/۲) و **«أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يُصْلِحُ عَبْدِي فَلْيَصْبِرْ عَلَىٰ بَلَائِي وَ لِيُشْكِرْ نِعْمَائِي وَ لِيَرْضَ بِقَضَائِي»** (امالی مفید/ص ۹۳) طبق روایت دیگری، خداوند می‌فرماید: هر کس قضا و قدر و مصلحت‌های من را قبول ندارد، برود یک خدای دیگر پیدا نکند؛ **«مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدْرِي فَلْيَلْتَمِسْ إِلَهًا غَيْرِي»** (توحید شیخ صدوق/ص ۳۷۱)

به خاطر گرفتاری‌ات، هم شکر کن و هم استغفار؛ همین می‌شود حالت خوف و رجا

- بعضی‌ها می‌گویند: «من حتماً باید بدانم، این بیماری چرا به سراغ من آمده است!» برای تو چه فرقی می‌کند؟ تو بناست عکس‌العمل مناسب نشان بدهی، خُب نشان بده. می‌گویم: «باید بدانم که اگر در اثر گناه است استغفار کنم.» می‌گویم: تو اجمالاً

استغفار کن. می‌گوید: آخر شاید این بیماری به خاطر گناه من نباشد، من چرا آلی این قدر استغفار کنم؟ می‌گویم: تو هر چه استغفار کنی، کم است و به این سادگی از گناه پاک نمی‌شوی، برو استغفارت را بکن. شاید هم این بیماری یا گرفتاری اصلاً می‌خواهد تو را رشد بدهد و بالا ببرد. می‌گوید: پس شکر کنم یا استغفار؟ می‌گویم: هر دویش را انجام بده؛ اصلاً همین می‌شود حالت خوف و رجا.

با صبر، تحمل، توجه، محاسبه نفس و تزکیه سعی کن کم کم بفهمی خدا در هر امتحانی از تو چه می‌خواهد

- خدا چه امتحاناتی می‌خواهد از ما بگیرد؟ نمی‌دانیم. در این امتحانات ما چه کار باید کنیم؟ ان شاء الله اگر به همان چیزهایی که می‌دانیم عمل کنیم، خدا کمک‌مان می‌کند. ببینید این جهلی که در متن امتحان نهفته با آدم چه کار می‌کند و چه بلایی سر آدم می‌آورد! همین که مثلاً نمی‌فهمی چرا خدا دارد این امتحان را از تو می‌گیرد. البته ان شاء الله کم کم با توجه و با محاسبه نفس، بتوانی درک کنی و بفهمی. اصلاً خدا با زبان امتحان با بندگان خود سخن می‌گوید. پس برای اینکه زود بتوانی منظور خدا از یک امتحان را بفهمی، میانبر نزن و مترجم نگیر، اگر لازم باشد خدا خودش مترجم سر راهت قرار می‌دهد؛ ولی سعی کن کم کم خودت بفهمی، البته این نیاز به صبر و تحمل دارد. خودت را پاک کن و تزکیه کن تا بفهمی.

- کسی را که عقرب نیشش زده بود نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آوردند. حضرت به او فرمود: می‌دانی برای چه این عقرب تو را زد؟ گفت نه آقا! نمی‌دانم. فرمود: یادت هست در یک جلسه‌ای فلانی به خاطر اینکه سلمان دوست ما اهل بیت است، یک زخم زبان و طعن‌های به او زد، اما تو حرفی نزدی و از سلمان دفاع نکردی در حالی که در آن امتحان تکلیف این بود که دفاع کنی. (چرا تکلیفش این بود دفاع کند؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: برای اینکه اگر دفاع می‌کردی آن آدم‌هایی که در جلسه نشسته بودند نه به مال تو ضرر می‌زدند و نه به جان تو ضرر می‌زدند. برای همین بود که این بلا سرت آمد «دَخَلَ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَطِئَ أَحَدُهُمَا عَلَيَّ حَيْثُ فَلَدَغْتُهُ، وَ وَقَعَ عَلَيَّ الْأَخْرَفُ فِي طَرَبِقِهِ مِنْ حَائِطٍ عَقْرَبُ فَلَسَعْتُهُ.. فَتَذَكَّرْتُ يَوْمَ غَمَزَ عَلَيَّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَانُ وَ طَعَنَ عَلَيْهِ لِمَوَالَاتِهِ لَنَا. فَلَمْ يَمْنَعَكَ مِنَ الرَّدِّ وَ الْاسْتِخْفَافِ بِهِ خَوْفُ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَ لَا عَلَيَّ أَهْلِكَ وَ لَا عَلَيَّ وَ لِدِكَ وَ مَالِكَ، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَهُ، فَلِذَلِكَ أَصَابَكَ.» (مستدرک الوسائل ۳۳۶/۱۲) تو اگر دفاع نکردی، فقط به خاطر رودربایستی با آنها بود که دفاع نکردی. و این کار تو اشتباه بود. یعنی تشخیص تو آنجا غلط بود. لذا در آن امتحان رفوزه شدی، باید دقت می‌کردی و خودت تکلیف را می‌فهمیدی. اگر او خودش آدم دقیقی بود می‌توانست تکلیف خودش را در آن امتحان تشخیص دهد. ان شاء الله بفهمی که هر امتحان الهی برای چیست و اصلاً خودت دست خدا را بخوانی و این با اطلاع‌رسانی از طرف دیگران نمی‌شود؛ خودت باید بفهمی. باید آن قدر در رابطه بین خودت و خداوند، دقت و مراقبت داشته باشی تا این چیزها را بفهمی.

- ما نمی‌دانیم این امتحانی که در بستر این بلا و گرفتاری از ما گرفته شده برای چیست؟ ما نمی‌دانیم قرار است چه امتحانی از ما گرفته شود؟ و نمی‌دانیم تکلیف ما در این امتحان چیست؟ و نمی‌دانیم این امتحان هدفش چیست و می‌خواهد ما را به چه نقطه‌ای برساند؟ ان شاء الله کم کم بتوانیم همه این‌ها را بفهمیم و این جز با دقت و ممارست و مراقبه تحقق پیدا نخواهد کرد.

برخی از بلاها با درست شدن آدم برطرف می‌شود/ هر موقع گرفتاری‌هایت زیاد شد، رابطه‌ات را با خدا خوب کن

- بعضی از بلاها با درست شدن آدم برطرف می‌شود. خدا می‌فرماید: «بندهام فهمید، بلا را بردارید. درست شد، می‌خواستم تکبرش را از بین ببرم. تکبرش رفت، خودش فهمید، خجالت کشید، پس حالا این بلا را از سرش بردارید.» لذا هر موقع گرفتاری‌هایت زیاد

شد، رابطه خودت را با خدا خوب کن، تا خدا رابطه تو را با اهل عالم درست کند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ» (کافی ۳۰۷/۸) هر سختی و رنجی به تو رسید، بگو: شاید این سختی می‌خواسته مرا آدم کند. خُب، من خودم می‌روم و آدم می‌شوم! مثلاً اینکه نمازت را قشنگ‌تر بخوان و رابطه‌ات با خدا را تقویت کن، بعد می‌بینی که درجه این سختی یک مقدار کم شد. عجیب است؛ می‌فرماید رابطه خودت را با من خوب کن، من رابطه تو را با اهل عالم خوب کنم. البته معنایش این نیست که همه مشکلات برطرف می‌شود، معنایش این است که یک مرحله دشواری‌های امتحان جلوتر می‌رود. یک سری امتحانات ممکن است حذف بشود اما دوباره برای مرحله بالاتر، امتحانات و سختی‌های جدید پیش می‌آید.

سؤال: اگر جهلِ نهفته در امتحان به علم تبدیل شود، صحنه امتحان به هم نمی‌ریزد؟ / علم، اولیاء خدا را خراب نمی‌کند

- آیا ممکن است یک روزی این جهل‌های نهفته در امتحان، تبدیل به علم شود؟ در این صورت آیا صحنه‌های امتحان خراب نمی‌شود؟ مثلاً برای اولیاء خدا که این جهل تبدیل به علم می‌شود، صحنه امتحانشان به هم نمی‌ریزد؟ چون معمولاً وقتی آدم بلا و گرفتاری نهفته در پشت یک امتحان را ببیند، کاری می‌کند که به این بلاها برخورد نکند! پاسخش این است که: اولیاء خدا که مثل ما نیستند! یعنی علم، اولیاء خدا را خراب نمی‌کند. آنها چون مست خدا هستند، این علم روی آنها اثر منفعت‌طلبانه سوء نمی‌گذارد. و آلا آدم اگر مست خدا نباشد، وقتی علم پیدا کند بلافاصله شروع می‌کند از علمش برای منافع خودش استفاده می‌کند، لذا سعی می‌کند به یک شکلی صحنه امتحان را به هم بزند تا دچار بلا نشود.
- خداوند متعال این علم‌ها را فقط به اولیاء و خوبان می‌دهد که به ملائکه نشان‌شان بدهد و بگوید: ببینید! علم و قدرت دارد که همه صحنه‌های امتحان را به هم بریزد، اما این کار را انجام نمی‌دهد. ادب بندگی به او اجازه نمی‌دهد خطا کند. به او نگاه کنید: فقط متوجه خداست، مست لایعقل و مدهوش پروردگار است.
- آن موقعی که ابوالفضل العباس رفته بود کنار نهر علقمه، آیا می‌دانست باب الحوائج خواهد شد یا نه؟! می‌دانست به چنین مقام معنوی می‌رسد یا نمی‌دانست؟ حتماً می‌دانست اما این علم، اخلاصش را به هم نزد؛ چون شدت عشق او به اباعبدالله الحسین (ع)، مدهوشش کرده بود و موجب می‌شد به این علم نگاه نکند...

